

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

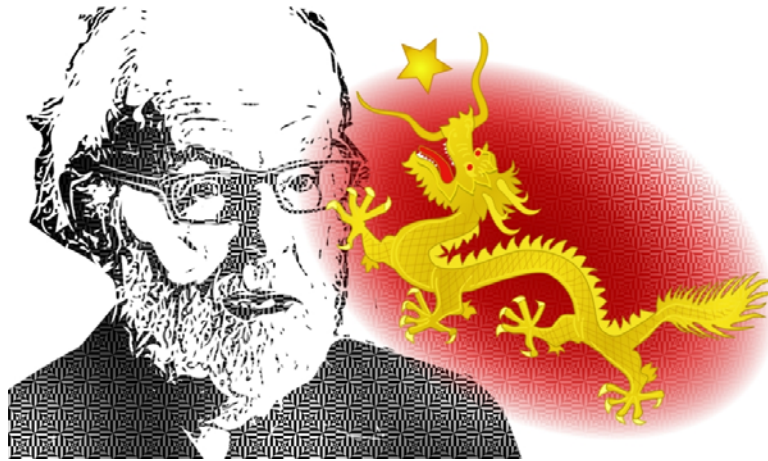
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شبگیر حسنی
۱۸ جنوری ۲۰۲۲

جمهوری خلق چین در آئینه کژتاب آرای دیوید هاروی-۲



غارت غرب توسط شرق

گفتیم که هاروی در کتاب امپریالیسم نوین مدعی بود که چین با چرخش به سوی سرمایه‌داری، به بهای از بین بردن رفاه اجتماعی جمع زیادی از مردم، به رشد اقتصادی چشمگیری دست یافت. اما وی چند سال پس از نگارش آن کتاب و در اثر متأخرش، هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری، با تأکید بر پیدایش و افزایش شمار ابرثروت‌مندان در جهان که شمار زیادی از آنها به کشورهای نظیر روسیه، هند، برزیل، مکزیک و چین تعلق دارند، ناگزیر از تأیید این حقیقت نیز شد که «میلیون‌ها نفر از فقر گریخته‌اند. بخش مهمی از این موضوع را وامدار رشد شگفت‌انگیز چین، و نیز جهش‌های اساسی رشد در دیگر کشورهای مرسوم به بریک (یعنی برزیل، روسیه، هند و چین) هستیم» (هاروی، ۱۳۹۴: ۲۲۸). اما وی بلافاصله در ادامه تحلیل خود، این فرآیند را نتیجه غارت ثروت کشورهای غربی معرفی نموده و ادعا می‌کند که خلاف دو سده پیشین، اکنون این «شرق» است که به چپاول ثروت «غرب» مشغول است: «فرار شدید ثروت از شرق به غرب که بیش از دوصد سال جریان داشته، با قرارگرفتن آسیای شرقی به‌طور خاص در موقعیتی ممتاز، به عنوان موتورخانه اقتصاد جهانی، اکنون معکوس شده است» (هاروی، ۱۳۹۴: ۲۲۹). هاروی حتی در پاسخ به انتقاد جان اسمیت در این ارتباط چنین می‌نویسد: «وقتی می‌گویم در سال‌های اخیر، ثروت از غرب به سوی شرق حرکت کرده است، شرق مورد نظر متشکل از چین است که هم اکنون (اگر اروپا را به منزله یک اقتصاد در نظر

نگیریم) دومین اقتصاد بزرگ جهان است و به دنبالش جاپان در جایگاه سوم قرار دارد. با اضافه کردن کوریای جنوبی، تایوان و با کمی اغماض جغرافیائی، سنگاپور، به این مجموعه شما بلوک قدرتی را در اقتصاد جهانی دارید که هم‌اکنون یک‌سوم از کل تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده است» (هاروی، سایت نقد اقتصاد سیاسی، شهریور [سنبله] ۱۳۹۷). و البته نکته جالب این که سرچشمه این اظهارنظر هاروی گزارشی است از شورای ملی اطلاعات آمریکا که در دوران اوباما منتشر شد و مطابق با آن ارزیابی، در سال ۲۰۲۵ آمریکا بازیگر مسلط جهان خواهد بود و جریان ثروت و قدرت از غرب به شرق خواهد رفت. (جان اسمیت، نقد اقتصاد سیاسی، شهریورماه [سنبله] ۱۳۹۷).

امپریالیست دانستن جمهوری خلق چین از سوی بعضی از تحلیل‌گران- از جمله هاروی- به علت برخی شباهت‌های ظاهری به یک سیستم امپریالیستی (مانند نرخ سرمایه‌گذاری خارجی و صدور سرمایه)، جدای از منافع طبقاتی برخی از این افراد و نیز اولویت قایل شدن به شکل پدیده‌ها، بدون توجه به محتوای آنها، از آن روست که در نزد اینان پدیده امپریالیسم به شکل نادرستی درک می‌شود: در حقیقت ادغام سرمایه مالی و صنعتی و تفوق سرمایه مالی و همچنین پیوند این الیگارش‌ها با دولت و تسلط آن بر ماشین دولت در نظر گرفته نمی‌شود. از سوی دیگر سرمایه‌گذاری خارجی چین، خلاف علت صدور سرمایه از سوی امپریالیست‌ها، در اثر اضافه تولید سرمایه تحمیل نشده که اکنون باید در خارج از مرزها در جست‌وجوی امکانات سرمایه‌گذاری با بهره بالا باشد تا حداکثر سود را تضمین کند و حتی خلاف حوزه‌هایی که امپریالیست‌ها به آن علاقه مندند، این سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً در زمینه توسعه زیرساخت‌های کشورهای است و سرمایه‌های این کشور با سودی کمتر از عرف جهانی و با شرایط بازپرداخت انعطاف‌پذیر و به صورت دراز مدت در اختیار کشورهای دیگر قرار می‌گیرد. نکته قابل ملاحظه دیگر در این‌باره، مشروط نکردن این سرمایه‌گذاری‌ها به پیش‌شرط‌های سیاسی یا اقتصادی نظیر برنامه‌های ریاضتی تحمیل شده از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک تجارت جهانی، است که همواره از پیش‌شرط‌های تحمیلی سرمایه‌گذاری‌ها و یا وام‌ها و «کمک‌های مالی» امپریالیست‌هاست.

افزون بر موارد پیش‌گفته، آنچه که امروزه در دستگاه‌های پروپاگاندای ضدچینی، «تله بدهی» نامیده می‌شود، عبارت است از این ادعا که چین با دادن وام‌های زیاد، کشورهای در حال توسعه را با بدهی‌های سنگینی که توان بازپرداخت آن را ندارند، مواجه می‌کند که برای پرداخت اقساط آنها ناچار از استقراض بیشتر خواهند بود و نهایتاً نیز چین زیرساخت‌ها و منابع آن کشورها را در اختیار خود خواهد گرفت. در پاسخ باید گفت که اتهام‌زنندگان، در حقیقت در یک وارونه‌نمایی، سیاست‌های فعلی نهادهای مالی سرمایه‌داری جهانی را که عملاً با دادن وام و «کمک مالی» کشورها را به انقیاد خود درمی‌آورند، به چین نسبت می‌دهند ولی تاکنون هرگز نتوانسته‌اند تا نمونه‌ای واقعی از «تله بدهی» چینی را نشان دهند؛ بالعکس، نمونه‌های فراوانی از تحمیل سیاست‌های دلخواه، مسدود کردن دارایی‌ها و ذخایر ارزی و همچنین اعمال تحریم‌های اقتصادی و کاربرد زور از سوی امپریالیسم آمریکا و شرکایش، علیه دیگر کشورها مشاهده شده است.

به هر روی، تأکید هاروی بر آمارهایی که ادعای انتقال «ثروت» از غرب به شرق را از آنها نتیجه می‌گیرد ناشی از یک خطای تحلیلی در نزد هاروی نیز هست: وی با تمرکز بر نقش واقعی و البته روزافزون تمامی اشکال قدیم و جدید سلب مالکیت در انباشت سرمایه، نقش فرآیند اصلی در این زمینه را نادیده می‌گیرد: اساسی‌ترین چرخش در شیوه امپریالیسم، در استخراج ارزش اضافی از طریق برون‌سپاری و بهره‌گیری از نیروی کار ارزان قیمت کشورهای دیگر نهفته است و رشد تجارت خارجی به مفهوم انتقال ثروت از غرب به شرق نیست؛ بلکه دقیقاً نشان‌گر انتقال ارزش اضافی ناشی از سطح پائین دستمزدها از شرق به غرب است.

همچنین هاروی کوچکترین توجهی نسبت به آنچه که لنین سرشت سیاسی امپریالیسم می‌نامد، ندارد: حضور نظامی جمهوری خلق چین در خارج از خاک خودش منحصر به یک پایگاه در کشور جیبوتی است و این کشور در چند دهه اخیر در هیچ جنگی درگیر نبوده است و این در حالی است که تعداد پایگاه‌های نظامی امریکا، خارج از مرزهایش از عدد هشتصد افزون است و در تمامی این سال‌ها امریکا و هم‌پیمانانش در جنگ‌های بی‌شماری آتش‌افروزی کرده‌اند. به هر روی، نقایص دیدگاه‌های رفورمیستی و ناصواب هاروی درباره امپریالیسم آنچنانند که به بیان جان اسمیت، می‌توان آن را «هولناک» نامید و نهایتاً نیز به چنین جمع‌بندی مرتجعانه‌ای منجر می‌شوند: «بازگشت به یک امپریالیسم خیرخواهانه‌تر مبتنی بر نیودیل، که ترجیحاً از راه همان نوع ائتلاف میان قدرت‌های سرمایه‌داری منجر شود که کائوتسکی مدت‌ها قبل پیش‌بینی کرده بود ... چنین چیزی بی‌تردید برای مبارزه در بزنگاه کنونی بسنده است» (به نقل از اسمیت، نقدی بر تحلیل دیوید هاروی از امپریالیسم).

«نئولیبرالیسم چینی»

کتاب مشهور و خواندنی هاروی به نام تاریخ مختصر نئولیبرالیسم یکی از منابع مهم برای مطالعه در زمینه اقتصاد جهانی در عصر نئولیبرالیسم است. با این همه رد پای دیدگاه‌های انحرافی وی در این کتاب نیز مشهود است. او پنجمین فصل از کتاب خویش را در ذیل عنوان نئولیبرالیسم با خصوصیات چینی به بررسی برنامه‌ها، سیاست‌ها و مناسبات اقتصادی در جمهوری خلق چین اختصاص داده است.

او معتقد است که نتیجه اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپنگ، پس از مرگ مائو، یک اقتصاد خاص مبتنی بر بازار است که به طور فزاینده‌ای عناصر لیبرالیسم را با کنترل متمرکز استبدادی ادغام می‌کند (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۶۹). ساختار استدلال او برای اطلاق صفت نئولیبرال به اقتصاد چین بر پایه برخی داده‌ها استوار شده است: به عنوان نمونه میزان سرمایه‌گذاری خارجی که در فاصله سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۲ تنها ۱۱۶۶ میلیون دلار بود تا سال ۲۰۰۲ به ۵۲۷۴ میلیون دلار بالغ شد (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۷۵). همچنین هاروی به این نکته اشاره می‌کند که در سال ۱۹۸۳ شرکت‌های دولتی که تا آن زمان برای کارکنان امنیت شغلی و حمایت‌های اجتماعی را فراهم می‌کردند، در کنار اختیارات و بدون استقلال بیشتر در زمینه مدیریت، اجازه یافتند تا برای مدت محدودی، کارگران را به صورت قراردادی و بدون برخورداری از هیچ حمایت اجتماعی به کار بگیرند (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۸۱).

اما اگر می‌توان این داده‌ها و نظایر آنها را چونان سرشت‌نشان نئولیبرالیسم در چین در نظر گرفت، باید پرسید چه دلیلی برای استفاده از ترکیب واژگانی «نئولیبرالیسم با خصوصیات چینی» وجود دارد؟ مگر نئولیبرالیسم «لباسی تک سایز» نبود که بر تن همگان پوشانده می‌شود؟ کدام حقایق و آمارها موجب می‌شوند که هاروی ناگزیر از تمایزگذاری میان نئولیبرالیسم چینی با سایر انواع آن شود؟ آیا اصولاً می‌توان از پدیده‌هایی نظیر نئولیبرالیسم امریکائی، انگلیسی، چیلیائی و ... نام برد و وجه تمایزشان را بازگو کرد؟ طبیعی است که لباس تک سایز نئولیبرالیسم بر تن کشورهای گوناگون می‌تواند بنا بر ویژگی‌های اقتصادی- اجتماعی- سیاسی و فرهنگی، موجب کژدیسی آن شود اما بر خصائص اساسی نئولیبرالیسم تأثیر چشمگیری نخواهد داشت و نهایتاً بسته سیاستی نئولیبرالی، به رغم این تفاوت‌های صوری، نتیجه مشابهی را در کشورهای مختلف به بار می‌آورد: انتقال ثروت از طبقات فرودست، به لایه نازک فوقانی بالاترین دهک جامعه و در نتیجه افزایش فزاینده اختلاف طبقاتی که توماس پیکتی در کتاب مشهورش، سرمایه در قرن بیست و یکم، با اتکا به آمارهای نهادی نظیر صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و ... آن را مستند می‌کند.

سیاست‌ها و مسیری که نئولیبرالیسم بر کشورها تحمیل می‌کند، در چین وجود ندارد و این امری است که خود هاروی نیز مکرراً بر آن تاکید می‌کند: «می‌توان با اطمینان گفت که چین با عدم انتخاب مسیر شوک‌درمانی خصوصی‌سازی فوری- که بعدتر توسط صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و «اجماع واشنگتن» در دهه ۱۹۹۰ به روسیه و اروپای مرکزی تحمیل شد- توانست از فجایع اقتصادی نظیر آنچه گریبان‌گیر آن کشورها شد، جلوگیری کند. چین با برگزیدن مسیری خاص خود به سوی «سوسیالیسم با خصوصیات چینی» یا همان‌گونه که برخی ترجیح می‌دهند آن را «خصوصی‌سازی با خصوصیات چینی» بنامند، توانست نوعی اقتصاد بازار زیر نفوذ دولت ایجاد کند که رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ای (به طور متوسط ۱۰ درصد در سال) را به ارمغان آورد و سطح زندگی بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم را به مدت بیش از بیست سال ارتقا دهد. ولی این اصلاحات به نابودی محیط‌زیست، نابرابری اجتماعی، و نهایتاً به چیزی که به طرز نگران‌کننده‌ای شبیه به بازسازی قدرت طبقاتی سرمایه‌داری به نظر می‌رسد، منجر شد» (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۷۲).

علاوه بر تمایزی که خود هاروی در نقل قول پیشین به آن اشاره نمود، می‌توان بر بحث مالکیت زمین نیز درنگ کرد: هاروی با بررسی سیاستی که طبق آن در دهه ۱۹۸۰ به روستائیان حق استفاده شخصی از زمین داده شد و در نتیجه تا پایان دهه ۱۹۸۰ دیگر اثری از زمین‌های اشتراکی روستائی باقی نماند، استدلال می‌کند که اگرچه این سیاست در زمان اندکی موجب افزایش چشمگیر درآمد روستائیان شد، اما نهایتاً با از میان بردن حقوق اجتماعی روستائیان در داخل شوراهای دهقانی، هزینه‌های سنگین برای تحصیل، درمان و ... را به خانوارهای روستائی تحمیل گردید و منجر به کوچ بسیاری از جوانان از روستاها به شهرها شد. خود این موضوع نیز به نوبه خود به بزرگتر شدن ارتش ذخیره کار در شهرها و بنابراین امکان استثمار شدیدتر نیروی کار انجامید (هاروی، ۱۳۹۵: ۱۷۷-۱۸۰). اما درباره از میان رفتن زمین‌های کشاورزی در دوران اصلاحات دنگ شیائوپنگ، باید بر این نکته اساسی انگشت گذاشت که اگرچه زمین‌های اشتراکی روستائی بین روستائیان تقسیم گردید اما چنان که خود هاروی نیز اشاره می‌کند این تقسیم کردن زمین به معنای سلب مالکیت از عموم به نفع اشخاص نبود؛ زمین تنها به منظور استفاده دهقانان در اختیار آنان قرار می‌گرفت ولی مالکیت آن کماکان در اختیار دولت بود و یا به بیان دیگر زمین در چین به کالا تبدیل نشد و تنها این فرآورده زمین بود که به تملک دهقانان چینی که بر روی زمین کار می‌کردند درمی‌آمد تا به شکلی که خود می‌خواهند از آن بهره بگیرند؛ این فرمول که به بیان سمیر امین «یک مشی سیاسی هوشمندانه و استثنائی بود» در دو کشور چین و ویتنام به اجرا گذاشته شد و باعث افزایش میزان تولید کوچک خانوادگی گردید. اما در خصوص نتایج سیاست ارضی چین و نیز درباره میزان مهاجرت از روستا به شهر که در تمام جوامع وجود دارد، باید گفت که اتفاقاً سیاست چین در زمینه مالکیت دولتی زمین، خلاف نظر هاروی، نقشی مهارکننده در مهاجرت بی‌رویه از روستاها به شهرها داشته است: به عنوان مثال، بررسی این روند در کشوری مانند برازیل در مقایسه با چین بسیار گویاست: سمیرامین در تحلیل این وضعیت چنین می‌نویسد: «چین به رغم فزونی جمعیت شهری که از بیست درصد به پنجاه درصد کل جمعیت آن رسید، موفق شد تولید کشاورزی را با آهنگ نیازهای عظیم توسعه شهری افزایش دهد. این نتیجه‌ای چشمگیر و استثنائی و بی‌مانند در میان کشورهای جنوب «سرمایه‌داری» است. این دستاوردها در وضعیتی حاصل شده که این کشور از کاستی مهمی رنج می‌برد. زیرا با این که کشاورزی چین برآستی بیست و دو درصد جمعیت جهان را تغذیه می‌کند، فقط شش درصد زمین‌های قابل کشت سیاره را در اختیار دارد. سرانجام در ارتباط با شیوه (و سطح) اجتماعی زندگی در روستاها باید گفت که وضعیت روستاهای چین دیگر با آنچه که می‌توان آن را در جاهای دیگر در جهان سوم «سرمایه داری» دید، هیچ وجه مشترکی ندارد. ساختمان‌های مقاوم راحت و بخوبی مجهز شده نه فقط با چین پیشین

گرسنه و بسیار فقیر، بلکه با شکل‌های افراطی فقر که همواره بر دهکده‌ها و روستاها در هند و آفریقا فرمانرواست، تفاوت آشکار دارد. اصول و سیاست‌های اجراء شده (یعنی زمین به عنوان ثروت مشترک و نیز پشتیبانی از تولید کوچک بدون مالکیت کوچک) خاستگاه این نتیجه‌های بی‌مانند است. زیرا این امر، کوچندگی به نسبت مهار شده از روستا به شهر را ممکن کرده است. در مثل این را با راه سرمایه‌داری در برازیل مقایسه کنید؛ مالکیت خصوصی زمین کشاورزی برازیل، امروز موجب بیرون راندن ۱۱ درصد جمعیت این کشور از روستاها شده است. البته، دست کم ۵۰ درصد شهری‌ها در حلی آبادها (فاولاهای برازیل) زندگی می‌کنند و تنها به اعتبار «اقتصاد سایه» (از جمله تبهکاری سازمان یافته) به حیات خود ادامه می‌دهند. در واقع، مشابه این وضعیت در چین که جمعیت شهری‌اش - حتی در مقایسه با بسیاری از «کشورهای پیشرفته» و البته بدون سخن گفتن از کشورهای که تولید ناخالص سرانه داخلی‌شان هم تراز چین است- در مجموع برآستی از شغل و مسکن برخوردارند، به هیچ وجه وجود ندارد.

جابه جایی جمعیت روستاهای چین از منطقه‌های با جمعیت به طور دهشتناک متراکم (که مشابه آن فقط در ویتنام، بنگله دیش و مصر دیده می‌شود) امری حیاتی بود. این امر شرایط بهتری برای تولید کوچک و زمین‌های بیشتری فراهم آورده است. این جابه جایی (که هنوز به هیچ وجه نه در چین، نه جاهای دیگر و نه در تاریخ بشریت به پایان رسیده) هر چند به نسبت کنترل شده است، ولی شاید دگرگونی را با خطر شتاب یافتن روبه رو سازد. این نکته در چین مورد بحث است (سمیر امین، سایت نگرش، ۱۳۹۷).

اما در چین، نه فقط شیوه‌ها و سیاست‌های نئولیبرالی در آشکال تاکنون شناخته‌شده‌اش وجود ندارد بلکه نتایج متعارف و شناخته‌شده کاربست سیاست‌های نئولیبرالی که در سایر کشورها به وضوح نمایان است، در این کشور مشاهده نمی‌شود؛ اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی در بسیاری از کشورها به نابرابری اجتماعی دامن زده است و این درحالی است که به عنوان مثال طبق گزارش بانک تجارت جهانی، بررسی تغییرات ضریب چینی (به عنوان یکی از شاخص‌هایی که میزان نابرابری را در کشورها اندازه‌گیری می‌کند) نشان می‌دهد که خلاف سال‌های ابتدائی انجام اصلاحات در چین در حد فاصل ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ که میزان نابرابری روندی صعودی داشت، اکنون بیش از دهسال است که این کشور روندی کاهشی را در زمینه میزان نابرابری تجربه می‌کند.

افزون بر این، سیاست جذب سرمایه خارجی در چین نه مطابق با توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و اقتصاددانان نئولیبرال بلکه کاملاً در هماهنگی با برنامه‌های اقتصادی آن کشور و در زیر کنترل جدی حزب کمونیست انجام می‌شود و البته لازم به یادآوری است که این سرمایه‌های خارجی نیستند که موجب موفقیت برنامه‌های اقتصادی چین شدند، بالعکس، موفقیت این سیاست‌ها بوده که برای سرمایه‌گذاری خارجی جذابیت ایجاد کرده است.

یکی از شاخص‌هایی که دیدگاه هاروی مبنی بر پیروی چین از نئولیبرالیسم را رد می‌کند، صنعت‌زدائی و تفوق الیگارش‌های مالی و یا به بیان دیگر مالی‌سازی است که بشدت و ضعف نسبی در تمامی کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری مشاهده می‌شود ولی در کشور چین نه تنها شاهد پیشرفت روزافزون در زمینه صنعتی شدن هستیم، بلکه استقلال در زمینه فن‌آوری‌های پیشرفته در چشم‌انداز کشور قرار گرفته است.

کلام پایانی

حتی در مناسبات سوسیالیستی، استثمار از بین نمی‌رود بلکه دولت به نمایندگی از کل طبقه کارگر تمامی ارزش اضافه تولید شده در جامعه را دریافت کرده و به شکل خدمات اجتماعی، کالا و ... مجدداً توزیع می‌کند؛ لذا از وجود استثمار یا حتی نرخ بالای آن در یک جامعه، به‌خودی خود نمی‌توان نتیجه گرفت که مناسبات حاکم بر آن اجتماع سرمایه‌دارانه

است. از سوی دیگر سیستم حاکم بر چین یک حکومت ملی - دموکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی است که تحت رهبری حزب کمونیست چین به ساختمان سوسیالیسم مشغول است. طبیعی است در چنین جوامع در حال گذاری، که هنوز نهادها و مناسبات جدید به صورت کامل پدید نیامده‌اند، بسیاری از ساختارهای برآمده از مناسبات اجتماعی پیشین نیز کماکان به حیات خود ادامه می‌دهند بنابراین وجود طبقه سرمایه‌دار و نیز مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر سرمایه در کشور چین، به تنهایی و بدون در نظر گرفتن سوگیری عمومی و گرایش مسلط نمی‌تواند به عنوان شاهدی بر سرمایه‌داری بودن این کشور قلمداد شود؛ اگر چه وجود این طبقات و نیروهای اجتماعی ارتجاعی، در پیوند با دسیسه‌های امپریالیسم و به ویژه امریکا می‌تواند در صورت بی‌توجهی، غفلت یا عدم کنترل و مراقبت شدید، به معضلی جدی در کشور بدل شود و حتی مبارزه برای ساختمان سوسیالیسم را به شکست بکشاند، اما نباید فراموش کرد که آنچه که اهمیت دارد روندهای کلی و عمومی‌ترین گرایش و سوگیری حاکم بر جامعه است، نه وجود عناصر سیستم سرمایه‌داری و یا حتی تقویت نسبی برخی از آنها .

اگرچه بعضی از آمارها وجود و حتی تقویت برخی از عناصر مربوط به مناسبات سرمایه‌دارانه و تقویت بخش‌هایی از طبقه سرمایه‌دار را در چین نشان می‌دهند، اما بی‌توجهی به سوگیری عمده اقتصادی - اجتماعی جمهوری خلق چین، و تمرکز بر وجوه فرعی شیوه ساختمان سوسیالیسم در این کشور و همچنین انگشت نهادن بر عناصر منفرد به جای در نظر گرفتن گرایش مسلط، موجب می‌شود تا تصویری متفاوت و حتی متضاد با روندهای واقعی جریان امور در آن کشور پدید بیاید. شاید نکته اساسی برای درک بهتر وضعیت جمهوری خلق چین، در مقایسه با سایر جوامعی که در مرحله انقلابات ملی - دموکراتیک قرار دارند، در این حقیقت نهفته باشد که در این کشور طبقه کارگر و متحدانش، تحت رهبری و سیاست‌گذاری سازمان سیاسی طبقه کارگر، به عنوان پی‌گیرترین نیروی انقلابی که منافعش با پیشبرد انقلاب و ارتقای آن به مرحله سوسیالیستی پیوند خورده، با گام‌های سنجیده‌ای به سوی ایجاد یک جامعه نوین ره می‌نوردد و سیادت سیاسی این طبقه و اعمال دیکتاتوری دموکراتیک اکثریت بر اقلیت، می‌تواند ضامن گذر از گردنه‌های این مسیر صعب‌العبور باشد .

منابع:

- آرنست، هانا (۱۳۹۹)؛ عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار مجلد دوم امپریالیسم؛ ترجمه مهدی تدینی؛ ثالث
- اسمیت، جان (۱۳۹۷)؛ نقدی بر تحلیل دیوید هاروی از امپریالیسم؛ ترجمه حسین رحمتی؛ سایت نقد اقتصاد سیاسی؛ شهریور ۱۳۹۷؛ دسترسی ۱۳۹۸
- السنر، ولفرام (۱۴۰۰)؛ قرن چینی؛ ترجمه خ. طهوری؛ تارنگاشت عدالت
- امین، سمیر (۱۳۹۷)؛ چین در سال ۲۰۱۲ سرمایه‌داری یا سوسیالیستی؟؛ ترجمه م.ت. برومند؛ سایت نگرش؛ ۱۳۹۷؛ دسترسی ۱۴۰۰
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸)؛ پنجاه سال نفت ایران؛ پیام
- لنین، و.ا. (۱۳۸۴)؛ امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری؛ ترجمه مسعود صابری؛ طلایه پُرسو
- لیتن، ویلهلم (۱۳۶۷)؛ ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی؛ ترجمه مریم میراحمدی؛ معین
- هاروی، دیوید (۱۳۹۳)؛ معمای سرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری؛ ترجمه مجید امینی؛ کلاغ
- هاروی، دیوید (۱۳۹۴)؛ هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری؛ ترجمه خسرو کلانتری و مجید امینی؛ کلاغ
- هاروی، دیوید (۱۳۹۵)؛ تاریخ مختصر نئولیبرالیسم؛ ترجمه محمود عبدالله‌زاده؛ دات

–هاروی، دیوید (۱۳۹۷)؛ امپریالیسم نوین؛ ترجمه مهدی داودی؛ ثالث
–هاروی، دیوید (۱۳۹۷)؛ واقعیت‌های روی زمین؛ ترجمه حسین رحمتی؛ سایت نقد اقتصاد سیاسی؛ شهرپور
۱۳۹۷؛ دسترسی ۱۳۹۸

دانش و امید، شماره ۹، دی [جدی] ۱۴۰۰